

ایران

سال بیست و دوم ■ شماره ۶۲۴۰ ■ شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۹۵

مروری بر مهم‌ترین ابتکارات نظری
دکتر علی شریعتی

مدرسه آگاهی رهایی بخش



علی قاسمی

نویسنده و پژوهشگر

شریعتی بحق نظریه‌پرداز الهیات راهی و تیزکننده شعله جنبش‌های دموکراتیک به شمار می‌رود. آرا و اندیشه‌های او در برگزیده انواع وسیعی از برداشت‌های الهیاتی و عرفانی تا مسائل اجتماعی و تاریخی و ادبی و... است. بنا به نظریکی از مترجمان آثارش به انگلیسی (حامدالکار)، فرآوردده و دستمایه عظیم کار شریعتی در سه صورت: ۱) آوردن مذهب از آسمان به متن جامعه و زمان؛ ۲) ایجاد نهضت فکری برای نهضت اجتماعی و ۳) تبدیل اسلام از فرهنگ به ایدئولوژی تیلور یافته است. در وجه نخست، شریعتی در مقام یک متاله آگاهی راهی‌بخش؛ در وجه دوم در قامت یک نظریه پرداز برجسته جنبش‌های دموکراتیک و در وجه سوم همچون افزاینده ماهرگی که کار تبدیل اسلام را از صورت فرهنگی به ایدئولوژی انجام داده است، برجسته و نمایان می‌شود. اما آنچه سبب توفیق شریعتی در چنین کار عمده‌ای شد، به نوع رویکردها و ربیافت‌های وی در مواجهه با واقعیت‌های بی‌موردی که در نوشته حاضر به آن پرداخته می‌شود.

چنانچه اندیشه‌ها را از حیث خصلت و کارکرد بر دو وجه: ۱) معطوف به تفسیر (۲) معطوف به تغییر تقسیم کنیم که در وجه نخست بر مواجهه نظری با واقعیت و در وجه دوم بر مواجهه عملی و کنش‌مندان با واقعیت تعبیر می‌شود، اندیشه شریعتی را از حیث سرشت و کارکرد می‌توان در ذیل وجه دوم جای داد. می‌دانیم که این دو رویکرد در مواجهه با واقعیت از ابتدای شکل‌گیری سنت‌های فرهنگی و تمدنی و حیاتی دوشادوش هم مدعی فهم واقعیت و رسیدن به حقیقت بوده‌اند و شریعتی نیز که اندیشه‌هایش در وجه دینی و ایمانی بر سنت ادیان ابراهیمی و صورت متأخرش اسلام استوار بود و در این سنت بر وجه عملی و ارادی انسان در تغییر خود و واقعیت تأکید می‌شود، از این رو به تأسی از آموزه‌های اسلامی و نوع خوانشی که در پرتو علوم و دانش‌های نظری روز به دست آورده بود، موجب تغییر نگرش در فهم واقعیت‌های اذهان از بند آموزه‌های سنتی شد.

سه راه اصلاح در ادیان شرقی

معمولاً در ادیان شرق سه راه برای اصلاح و تغییر و رهایی انسان‌ها و جامعه از رنج و درد و انواع شرور طبیعی و اجتماعی تجویز شده است: ۱) اصلاح فهم در نسبت با جهان (هندوئیسم)، ۲) اصلاح انسان‌ها از طریق محبت و عشق (زرشت و مسیحیت و انواع نگرش‌های صوفیانه و معنویت‌گرا) و ۳) اصلاح انسان‌ها و جامعه با به کار انداختن اراده (سنت ادیان ابراهیمی و پیروان آن).

بنابر رویکرد نخست به گفته اقبال لاهوری: «به ما آموخته‌اند که همه رنج‌ها از تصورات نادرستی که ما نسبت به جهان داریم، می‌زاینند و از این رو برای زدودن رنج‌ها باید فهم خود را دگرگون کنیم. از لحاظ ودانتا، ذات انسان فعالیت یا اراده نیست، بلکه همانا فهم است.» ۱) اما بنا بر رویکرد دوم، اصلاح انسان‌ها و جامعه از طریق محبت و تغییر در ساختار عاطفی انسان میسر است و به گفته اقبال: «با دگرگونی فهم یا اراده نمی‌توان بر آرامش دست یافت؛ دگرگونی فهم و اراده خود معلول دگرگونی عواطف‌اند و به راستی اراده و فهم چیزی جز جنبه‌ای از ذات عاطفی انسان نیستند. بنابراین پیام صوفی به انسان چنین بود: همگان را دوست

بدار و چون به دیگران نیکی کنی، خود را از یاد ببر.» ۲) و سرانجام در نگرش سوم، اصلاح و تغییر ممکن نیست مگر از طریق به کار انداختن اراده که به گفته اقبال: «آموزش اقوام سامی برای نیل به فلاح چنین بود: اراده خود را دگرگون کن. از این آموزش بر می‌آمد که سامیان اراده را ذات انسان می‌دانستند» ۳) و بنا بر همین نگره بود که مواجهه پیروان ادیان ابراهیمی با وجود، به ویژه در تلقی یهودی و اسلامی بر فعل و کنش نهاده شد و نه بر مفهوم جوهر یا شیء؛ آن گونه که در سنت یونانی (ارسطویی و...) ملاحظه می‌شود. شریعتی نیز همانند مرادش اقبال به تغییر بیش از تفسیر عنایت داشت؛ تا آنجاکه می‌توان نگرش معرفتی و ایمانی وی را در فهم واقعیت پدیده‌ها و بویژه امور و حیاتی جامعه از رنج و درد و انواع شرور طبیعی و اجتماعی تجویز شده است: ۱) اصلاح فهم در نسبت با جهان (هندوئیسم)، ۲) اصلاح انسان‌ها از طریق محبت و عشق (زرشت و مسیحیت و انواع نگرش‌های صوفیانه و معنویت‌گرا) و ۳) اصلاح انسان‌ها و جامعه با به کار انداختن اراده (سنت ادیان ابراهیمی و پیروان آن).

این عقیده که عالی‌ترین تجلی‌اش در آیه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم نمود یافته است. بر ذات اراده همچون کانون تغییر تأکید می‌شود و راه تغییر دگرگونی و رهایی انسان‌ها از وضع‌های نا انسانی و رنج و درد و محدودیت‌ها و انواع جبرهای اجتماعی و... را از طریق فعل و کنش میسر می‌داند و نه در مواجهه نظری صرف. بنابر همین آموزه شریعتی هم بر این نظر بود که «اسلام قرآن، جای تقدیر آسمانی را- که در آن انسان هیچ است- به تقدیر انسانی داده است که انسان در آن نقش اساسی دارد.» و در عبارتی دیگر درباره نگرش عرفانی اقبال به انسان می‌گوید: «انسان در عرفان اقبال، که نه تصوف هندی است، نه فئاتیسم

شریعتی با تقسیم اسلام به عامیانه، عالمانه و آگاهانه، معتقد بود ایمان از جنس عمل معطوف به رهایی است

مذهبی، بلکه عرفان قرآنی است، زمان را باید عوض کند.»

شریعتی راه رسیدن به حقیقت و معنا را در بستر عمل میسر می‌داند و با تکیه بر پراکسیس که در آن انسان در طیف کامل وجود (اندیشه و احساس و اراده) ظاهر می‌شود، هم جهان تغییر می‌کند و هم تفسیر می‌شود و با همین نگرش است که می‌گوید: «جهان‌بینی توحیدی تفسیرش با حرکت میسر است» و آشکارگی حقیقت و معنا در عمل اتفاق می‌افتد و برای رسیدن به آنها باید راه افتاد و از طریق جهاد و عمل «الذین جاهدوا فینا لنهینهم سبلنا» بدین نایل آمد. به زعم او، فهم معنا در گرو قرار گرفتن در مسیر مصداق آن معناست. همانند سوزشی که از گلوله‌ای بر پوست احساس می‌شود و راه‌های خداندن در بطن عمل و حوادث گشوده می‌شود و بیرون تراوی می‌یابد. بی‌عمل،



طرح: هانی انصاری



یادداشت

غلامرضا امامی پژوهشگر

شمعی برای رفتن

دلیم شمعی است کاندلر بزم ذوق از هر دوسر سوزد امیدوی نیست کاین شمع سبکسر تا سحر سوزد ولی شادم که روشن تر زهر شمع دگر سوزد

مسعود فرزاد نخستین بار وی را در مشهد دیدم. جشن معنی بود در دبیرستانی. من دانش آموز دبیرستان بودم و او دانشجوی دانشگاه... از دوردست چهره‌اش پیدا بود و صدایی بم که شعر شهریار را می‌خواند: «اینستین یک سلام ناشناس البته می‌بخشی» تا آنجا که: «کنار هم بین عیسی و موسی و محمد را...» پس از آن دیدار اولیه فرصت فراهم شد و دیدارها مکرر.

در نخستین برخورد، چشمان خسته نیمه‌بسته‌اش چشمگیر بود و صدای آرام پرشورش گوش‌نواز و بیش از همه فروتنی و صداقتی که در رفتار و کلام داشت. رفتار ساده‌ای داشت و کلام گرمی، می‌توانستی ساعت‌ها پای کلامش بنشین؛ زمان را از یاد می‌بردی و می‌برد و به سحر سختش پرواز می‌کردی به افق‌های دور به فضاهاهای تازه...

هرچند در گفتار عمومی صلابتی داشت اما در دیدارهای دوستانه، دوستی بود که از هر دری سخن می‌گفت، طنز و کمیکی در کلام داشت که جذبت می‌کرد. دکتر شریعتی آمیزه‌ای بود از عقل و عشق، خرد و مهر، حکمت شرقی را با منطق غربی در جانش آمیخته بود، هم کاریزهای کویر کهک را دیده بود و هم باغ‌های پرگل ابرواتر پاریس را. هم ولایتی حکیم متاله ملاهادی سبزواری بود و حکیم ابوالقاسم فردوسی. دوستدار قانون بود و شاگرد ماسینیون فرانسوی. بندها و سدها وی را از رفتن باز نمی‌داشت. به نهضت ملی و رهبرش دکتر محمد مصدق دل بسته بود و در راه او به جوانی به محبس رفته بود و تا آخرین دم مهر وی در سینه داشت.

پرسه در کوچه‌های کهن اندیشه وی را از گذر در خیابان‌های تازه عصر باز نمی‌داشت.

همیشه وی را صیادی می‌دیدم شناور در دریاها و در پی یافتن گوهرها... که در شبی تاریک و بیم موج و گردابی چنان هایل شنا می‌کند، به پیش می‌رود اما کجا دانند حال او سبکباران ساحل‌ها.

می‌دیدم که از دو سوی، ساحل سلامت وی را نشانه می‌گیرند و خنده‌ها و خندگ‌ها در کارش می‌آورند.

می‌دیدم که «شمع» را نام ویژه‌اش برگزید به نشانی: شریعتی مزینانی علی.

این شمع، روشن ساخت اندیشه نسلی را و در میان تاریکی‌ها راضی نشد به نور حقیر حساب‌ها. کار وی

آگاهی بود، ستردن پوسته‌ها و نمایاندن گوهرها... برای شمع توفان‌ها وزید و تندرته‌ها اما از پای نیفتاد... بر او از دو سو بسیاری تاخندند و می‌تازند. اگر ستمی بر بیگانه‌ی رود، فسادی در میان آید ثروت ناحققی انباش شود، گوشت و ثانی گران شود، گوئی وی مقصر است.

خواست او و کار او آگاهی بود و روشنی...

اما این شمع روشن تا سحر نسوخت هر چند از هر دو سو سوخت اما روشن‌تر از هر شمع دگر سوخت. دکتر شریعتی گفت: «شناو، بیدار بی‌تردید، بسیار کوش پر یقین، چنان کرگدن سفر کردم» چه سفرها و سیرها کرد شمع فروزان ما و چه دل‌ها و دیده‌ها را روشن ساخت. تنها در آخرین سفر کرگدن تنها، آرام و خندان دیده بر جهان فروبست و میراث خویش به آیندگان سپرد. دوست یگانه‌ام عنایت اتحاد که مه‌ری دیرین و عهدی پایدار به دکتر شریعتی دارد حکایت می‌کرد: «در سردخانه بیمارستان لندن، پزشکی که چهره دکتر را دیده بود با لرزشی در کلام گفته بود به این آرامی و پاک‌ی چهره‌ای به عمرم ندیده بودم، ایخندی به لب داشت و گوئی آخرین سفر را بسیار خوش داشت.»

از او می‌آموزیم به حق دل سپردن را، به راه حق رفتن را و نهراسیم ز توفان‌های تند، ز تندرته‌های سخت... و بدانیم که روشنی در رفتن است و آنکه می‌رود گاه هم بیراهه می‌رود. اما عارف بزرگ قرن‌ها پیش گفت، گر راه روی راه بری...

دکتر علی شریعتی بر راه بود، در راه بود، راهی گشود... راهی تازه... او را می‌بینیم که همچنان در راه است با شمع روشن در دست... کرگدن ما تنها می‌رود به پیش، به سوی افق‌های نو... از او می‌آموزیم، بسیار می‌آموزیم.

کند کشف می‌شود.»

شریعتی به جای تقدم فکر بر عمل به دیالکتیک فکر و عمل قائل بود و معتقد نبود که فی‌المثل برای ادای واجبات دینی باید در ابتدا عارف به حقایق دین شد و بعد در تزکیه و تقوا (اصلاح خود) به کمال رسید و آنگاه به مرحله سوم یعنی اصلاح دیگران و مسئولیت بد و خوب اجتماع پرداخت. او این سه را هم عرض هم می‌دانست که به عبارتی حقیقت در جایی نیست که به سویی برویم، عمل و حقیقت در فرآیند حرکت زاده می‌شوند. به گفته سارتر: «هر پراکسیس مراحل متعددی دارد». عمل، قسمتی از آنجه را که هست نفی می‌کند (عرضه عمل در واقع موقعیتی است که باید تغییرش داد) برای رسیدن به آنچه نیست (غایت مطلوب، توزیع مجدد داده‌های موقعیت نخست است به منظور «بازتولید» زندگی، در آخرین تحلیل)، و «مقاومت مطلوب یک ماده از روی فشاری که باید آن ماده تحمل

شریعتی با تقسیم اسلام به سه و با تبدیل اسلام در قالب فرهنگی (کلام و اصول و فقه و...) و تقلیل دین به یکی از این وجوه به ثنویت و عارضه دوگانگی عقیده و عمل، دنیا و آخرت، طبیعت و ماوراءطبیعت، دین را به متافیزیک

تعمیم داد. با اصالت دادن به دین نسبت به انسان، بین اسلام آغازین و اسلام تاریخی قائل به تفکیک نیست و این رو به انجماد و مسخ آن باری رسانیده است. در صورتی که اسلام آگاهانه با رویکرد وجودی- اجتماعی و خواستن دین برای انسان نه انسان برای دین با پیوند زدن و آشتی بین دنیا و آخرت، ماده و معنا، طبیعت و ماوراءطبیعت، ذهن و عین به خرافه‌زدایی از دین پرداخته و با تفکیک دین از ادیان، مذهب از مذاهب و تصوف از عرفان، محور خود را بر عمل به عنوان علت کامله ایمان نهاده است و انسان را مسئول سرنوشت خود و تقدیر اجتماعی‌اش.

با توجه به موارد فوق، شریعتی ایمان را از سنخ عمل می‌داند و نه از سنخ تعریف یا باور گزاره‌ای. به گفته او: «ایمان عمل است نه تعریف» و برخلاف اسلام عالمانه و برخی فرقه‌های سنتی (شاعره و کرامیه و...)

وبرخی برداشت‌های شیعی که علت تامه ایمان را قلبی و شاعی می‌دانستند، وی همانند فرقه‌های زیدیه و معتزله و برخی از دانشوران امامیه، علت تامه ایمان را عمل جواری (عمل به ارکان) می‌داند. عمل در تلقی شریعتی جزو ذاتی ایمان است و نه جزو عارضی آن. بنابراین تلقی، حقیقت به صدق و کذب تبدیل نمی‌شود بلکه به تجربه ایمانی و عمل (کردار) او تحویل می‌شود. چرا که هم «دریافت وجود در حکم امکان دگرگونی» از این طریق میسر است و هم «انسان طرحی است خلاق عمل به عنوان علت کامله ایمان نهاده است و انسان را مسئول سرنوشت خود و تقدیر اجتماعی‌اش. با توجه به موارد فوق، شریعتی ایمان را از سنخ عمل می‌داند و نه از سنخ تعریف یا باور گزاره‌ای. به گفته او: «ایمان عمل است نه تعریف» و برخلاف اسلام عالمانه و برخی فرقه‌های سنتی (شاعره و کرامیه و...)

منابع در دفتر روزنامه محفوظ است